



واکاوی سوگسرودها و شکوه‌ناله‌های خاقانی

محبوس «دارالظلم شروان»

ابراهیم زاده گرچی

درخواست میانجی‌گری نزد پادشاه برای رهایی خود از زندان می‌کند. اقدامی که همواره و تا به امروز، عمل مدمومی است و گاهی مجازات سنگینی را برای درخواست‌کننده به دنبال می‌آورد. زیرا بار و مفهوم سیاسی ویژه‌ای را می‌سازد. - مرثیه‌ها و بئت‌های شکوایی‌های خاقانی از دراز دامن‌ترین طیف مرثیه‌ها و بئت‌های شکوایی‌هاست.

صدای مویه‌های دردمندانه خاقانی در قالب غننامه‌ها و مرثیه‌ها از درون خانه‌اش آغاز می‌شود و تا ویرانه‌های کاخ‌ها امتداد می‌یابد و در سرای جهان هنوز هم پژواک برانگیزنده دارد. طیف مرثیه‌های خاقانی را می‌توان در شعاع دایره ذیل سامان داد:

الف- اهل خانه و خاندان (خویشان نسبی):

- ۱- در مرثیه «اهل خانه» (همسرش)؛ دو عنوان. صص ۳۰۶-۳۰۷ و صص ۳۰۷-۳۰۸.
- ۲- در مرثیه پسرش رشیدالدین؛ هفت عنوان شعر کوتاه و بلند. صص ۱۵۸-۱۶۶، ۴۰۶-۴۱۰، ۵۴۱-۵۴۶، ۸۳۴-۸۳۵، ۸۳۵، ۸۷۲، ۹۰۲ (دو عنوان).
- ۳- در فوت دخترش؛ دو عنوان در صص ۸۳۵.

مجموع (۵ بیت + ۴ بیت) ۹ بیت. در این بیت‌های محدود، شعر خاقانی غمگین نیست بنابراین نمی‌توان مرثیه در مفهوم خاص آن به حساب آید. بلکه بیان نوعی احساس راحتی در آن انتقال می‌یابد که با مرگ دخترش حاصل می‌شود. اسفناک است

خاقانی شروانی، نمونه منحصر بفرد در میان شاعران بزرگ ادبیات فارسی است، امتیاز انحصاری وی همه شئون شعری را در بر می‌گیرد؛ - نگاه وی به همه عناصر و آیات هستی ترکیبی از احساس هنرمندانه و تصلب عالمانه است. و سرانجام همه دانسته‌های علمی خویش را در خلعت نگرش هنرمندانه (شاعرانه) قرار می‌دهد.

- از ترکیب احساس شاعرانه و تصلب عالمانه، زبان ویژه خاقانی متولد می‌شود.

- به اصطلاحات، واژه‌ها و ترکیب‌های پرطمطراق و با هیمنه و سنگین و رنگین تعلق ویژه دارد. این مختصه از دو عامل اول و دوم برمی‌خیزد. - به اوزان سنگین شعر فارسی کششی دارد. زیرا این وزن‌ها بین ذهن و زبان فخیم نواز و مطمئن وی هماهنگی خاص پدید می‌آورد.

- به طولانی کردن اشعار (قصاید) دل بسته است. قصاید بیش از یک مطلعی قابل توجه دارد.

- معروف‌ترین و باشکوه‌ترین و غرآترین قصاید را در وصف کعبه سروده است.

- تصویرهای بکر و شورانگیزی ابداع کرده است که زودیاب نیستند و تفکر و دقت نظر را می‌طلبند اما پس از رسیدن به کنه این تصویرها، جان مخاطب سرشار از بهجت و هیجان می‌شود.

- خاقانی (تا آن حد که بضاعت ناچیز این بنده اجازه می‌دهد) تنها شاعر بزرگ و معروف فارسی‌زبان است که از یک کشیش مسیحی و رسول دولت بیگانه (روم) در دربار حاکم وقت،

خاقانی شاعر قرن ششم هجری است. شاعری عالم و هنرمند و استاد سخن در جمیع قالب‌های شعر فارسی، زندگی جالبی هم دارد. نوشتاری که در پی می‌آید پیر و بحثی است که تاکنون درباره ابوالدین اخسیکتی، کمال‌الدین اسماعیل و سعدی و رودکی ارائه شده است

و از پی هدفی مشخص نگارش می‌یابد، استخراج سوگسرودها (مرثیه‌ها و شکوه‌ناله (بئت‌های شکوایی)ها از دیوان شاعران، همراه با تنسیق و تدوین آنهاست.

نوشتار زیر نیز کلیت تحلیل از این دو موضوع را با عنایت به دیوان خاقانی با مخاطب در میان می‌گذارد، زیرا اقتضای مجله جز از این حجم را بر نمی‌تابد. مجموعه کار (تحلیل و اشعار کامل مرثیه‌ها و بئت‌های شکوایی‌ها) برای کتاب در حد مرجع فراهم آمده است.

اشعار نوشتار این شماره از دیوان خاقانی با نشانه‌های زیر فراهم آمده است و صفحه‌های مورد اشاره نیز به این کتاب باز می‌گردد.

(دیوان خاقانی شروانی، مصحح دکتر ضیاءالدین سجادی، چاپ سوم: ۱۳۶۸، تهران، انتشارات زوار)

اگر گفته باشیم که خاقانی شروانی به جاهلیت و ارتجاع باز گشته است. برای درک بهتر موضوع، ناچار از آوردن این دو قطعه در این بخش ایم؛

در مرثیه دخترش

پیش بین دختر نو آمد من

دید کافاتش از پس است برفت

تحفه تازه گامد از ره غیب

دید کاین منزل خس است برفت

گهر خرد بود نیک شناخت

کاین جهان بد گهر کس است برفت

صورتش بست کز رسیدن او

خاطر من مهوس است برفت

دید در پرده دختر دگرم

گفت محنت یکی بس است برفت

در فوت دخترش

سرفکنده شلم چو دختر زاد

بر فلک سر فراختم چو برفت

بودم از عجز چون خراندر گل

بر جهان اسب تاختم چو برفت

ماتم عمر داشتم چو رسید

عمر ثانی شناختم چو برفت

محتش نام خواستم کردن

دولتش نام ساختم چو برفت

(ص ۳۸۵)

۴- سوگسرودهایی در مرگ عم خویش، کافی الدین عمر بن عثمان: پنج عنوان، صص ۵۶-۵۸، ۳۱۵-۳۱۶، ۳۶۰-۳۶۱، ۴۴۱-۴۴۳ و ۸۷۲

۵- در تحسّر بر فوت وحیدالدین، پسر عمش. یک عنوان؛ ص ۸۳۴ (۶ بیت).

ب- در رثای اقربای سببی:

۱- مرثیه هایی در مرگ اهل علم و علما و دانشمندان، برخی از این عالمان سمت دیوانی یا قضایی هم داشته اند؛

* در سوگ امام محمد یحیی. سه عنوان؛ صص ۱۵۵-۱۵۸، ۲۳۷-۲۳۹، ۸۷۱ (صص ۱۵۵-۱۵۸)، حاوی قصیده مشترکی است در مرگ امام محمد بن یحیی در فتنه غز در خراسان و به زندان افتادن سلطان سنجر در این حادثه.

* در سوگ امام ناصرالدین باکوئی، سه عنوان؛ صص ۴۱۰-۴۱۵، ۷۸۰ و ۸۷۲.

* در رثای امام عزالدین ابو عمرو اسعد، سه عنوان؛ صص ۱۶۶-۱۶۷، ۲۰۷-۲۰۸ و ۸۷۹.

* در مرگ بهاء الدین احمد. یک عنوان؛ صص ۱۶۷-۱۶۸

* در مرگ شهاب الدین شروانی. یک عنوان. صص ۱۶۸-۱۶۹

* در رثای شیخ الاسلام ابو منصور عمده الدین حفته دو عنوان؛ صص ۳۰۰-۳۰۴ و ۹۰۲

وی بلند و شکوهمند و تأثیر گذار و حس انگیز است. یک عنوان؛ صص ۳۵۸-۳۶۰.

هان ای دل عبرت بین از دیده عبرت کن هان
ایوان مداین را آئینه عبرت دان

یک ره ز لب دجله منزل به مداین کن
وز دیده دوم دجله بر خاک مداین ران

این قصیده به دلیل راه یابی به کتاب های فارسی مدارس در گذشته از اشتهار برخوردار است. در این قصیده تیزی بینی و هوشیاری وی درباره سرنوشت آدمیان و اقوام و قدرت ها از سوی در بیت های پندآمیز نمایانده می شود و از دیگر سوء تعلق خاطر خاقانی به میراث معنوی ایران زمین آشکارا خود را نشان می دهد.

سوگسرو د ایوان مداین (با بافت نوستالوژیک)، ویژگی عمومی به تقریب تمام سوگنامه های وی را دارد؛ حزن انگیزی همراه با ملنمت روزگار و با اشاره به گذشت زمان و زمانه، که برای هر موجود مرگ را به ارمغان می آورد، باید پند گرفت.

ما بارگه دادیم این رفت ستم بر ما

بر قصر ستمکاران گویی چه رسد خذلان

گویی که نگون کرده است ایوان فلک وش را

حکم فلک گردان یا حکم فلک گردان

بر دیده من خندی کاینجاز چه می گرید

گریند بر آن دیده کاینجا نشود گریان

۲- در اشتیاق وصال خراسان

در قصاید مربوط، به صورت مستقیم نمی توان مختصات یک مرثیه و سوگسرو د اصیل را یافت، بلکه آرزو و تمنا و اشتیاق بسیار خاقانی برای سفر به خراسان و اقامت در این سرزمین چندان است که موانع سخت و صلب موجود، تحقق آرزو را ناممکن می سازد. اشتیاق شعله ورش بجای آن که سنها را بسوزاند درون شاعر را به آتش می کشد، در نتیجه برخی از برش های قصاید خلق شده در این باره، چنان مرثیه ای حزن انگیز، مخاطب را به همراهی دلسوزانه با شاعر برمی انگیزد. اشتیاق و ولع خاقانی به خراسان، مانند اشتیاق و شوق وافر بلبل به گلستان است. همان حد که بلبل از فراق گل، دلگیر و افسرده جان می شود و نهایت اندوهش را بر زبان جاری می سازد، خاقانی نیز همان بلبل است در قفس که حتی تصور گلر از باغ آرزوها نیز برایش ناممکن می نماید پس از بن دندان و از سویدای دل آه آشناک برمی آورد. به دو بیت از یک قصیده توجه شود:

چه سبب سوی خراسان شدنم نگذارند

عنلیمیم به گلستان شدنم نگذارند

نیست بستان خراسان را چون من مرغی

مرغم آوخ سوی بستان شدنم نگذارند

- در اشتیاق خراسان سه قصیده دارد؛ یکی

(ص ۲۹۴) با مطلع زیر آغاز می شود.

□ شعر خاقانی در فوت دخترش

غمگین نیست بنابر این نمی توان

مرثیه در مفهوم خاص آن به حساب

آید. بلکه بیان نوعی احساس

راحتی در آن انتقال می یابد که با

مرگ دخترش حاصل می شود.

اسفناک است اگر گفته باشیم که

خاقانی شروانی به جاهلیت و

ارتجاع باز گشته است.

* در فوت امام مؤیدالدین محمود تفلیسی، یک عنوان؛ ص ۸۷۱.

* در مرگ عمادالدین، یک عنوان. ص ۹۰۲ (۵ بیت در یک قطعه)

* در مرگ عمده الدین محمد بن اسعد، ص ۹۰۲ (۵ بیت در یک قطعه)

۲- در مرثیه حاکمان و امرا و محتشمان و برخی از منسوبان آنان.

* در مرثیه فخرالدین منوچهر شروانشاه. یک عنوان؛ صص ۵۲۷-۵۳۷.

* در مرثیه عضدالدین فربرز و خواهر او الحیجک خاتون، دو فرزند شروانشاه. یک عنوان؛ صص ۵۳۲-۵۳۶.

* در مرثیه نصره الدین اصفهید (اسپهید) لیالواشیر. سه عنوان؛ صص ۳۰۴-۳۰۶، ۷۷۰ و ۹۳۰-۹۳۱

* در مرثیه جمال الدین اصفهانی وزیر صاحب موصل. یک عنوان؛ صص ۸۹۱-۸۹۲ (قطعه در ۸ بیت)

* در مرثیه امیر اسدالدین شروانی، یک عنوان؛ صص ۸۶۸-۸۶۹.

* در مرثیه خواجه ابو الفارس، یک عنوان؛ صص ۵۳۷-۵۴۱

ج- در مرثیه مکان و محل خاص

۱- معروف ترین مرثیه ادب فارسی، مرثیه خاقانی درباره «ایوان مدائن» است که با آمیزه ای از حزن و اندوه و عبرت خلق شده و مانند اکثر قصاید

محنت قرین سنجر مالک رقاب شد
آن کعبه وفا که خراسانش نام بود
اکنون به پای پیل حوادث خراب شد
... در حبسگاه شروان با درد دل بساز
کان درد راه توشه یوم الحساب شد
در ادامه کار به خویش دلداری می دهد که تداعی
گر مثل عامیانه است؛ «بزرگ نمیر بهار می آد - کمبزه
با خیاری می آد» و شعر را بخوانیم:
گل در میان کوره بسی درد کشید
تا بهر دفع درد سر آخر گلاب شد
دولت بروزگار تواند اثر نمود
حصرم بچار ماه تواند شراب شد
فتح سعادت از عزلت بر آیدت
کو گشت زرد عمر تو را فتح باب شد؟

□ □

مختصات مرثیه سرایی خاقانی
در مرثیه و سوگسرودهای افضل الدین علی بن
بدیل خاقانی شروانی، نمونه نوعی قصابید و آثارش
را می توان مشاهده کرد اما رثایه هایی هم دارد که
در چهارچوب عمومی اشعارش نمانده و خروج از
قاعده، ویژگی آنهاست.

با عنایت به مختصه هر مرثیه که باید بر انگیزنده
عاطفه و احساس مخاطب برای ایجاد همدردی با
مصیبت دیدگان همراه با یادآوری خصایل، جایگاه
و فواید موجود از دست رفته یا گرفتار به اسبابی (در
قالب مرگ، هجرت، بیماری های سخت،
زیان های غیر قابل جبران یا سنگین) باشد، لازم
است توانایی هنرمندانه، همراه با شناخت عمیق
روانی مخاطبان منطبق با ضریبها تنگ حساسیت آنان
به هدف باشد تا بتواند بیشترین تأثیر را برای
برانگیختن عاطفه سیال و سوزناک برجای گذارد.
به نظر می رسد آدمی با هر تولد و مرگ، به ویژه
اقریبای موالیید و متوفیان، بازگشتی به فطرت بشری
دارد. بشر فطری نیز به طبیعت، احساس نزدیکی
می کند. در این وضعیت، ذهن و زبان و حواس آدمی
روشن ترین، خالص ترین، مفهوم ترین و
نزدیکترین کلمه ها، اصطلاح ها، ترکیب ها و
ساختار واژگانی را برای شکل دهی جمله ها؛ جهت
انتقال مفاهیم خود به کار می گیرد که با طبیعت
هستی هر چه بیشتر قرابت دارند. اگر شاعری قادر
باشد در چنین وقایعی، خلاقیتی را ظاهر کند و بدان
به تناسب موضوع، عینیت هنری ببخشد، موفق تر
است. این بنده، روشن ترین، رسانا ترین و
طبیعی ترین اصطلاح را در این عرصه، «زبان گیری
مادرانه»، می داند.

خاقانی در وضعیت اخیر و با نزدیک شدن به این
زبان، که خروج از قاعده کلی زبان آثارش به حساب
می آید، موفق تر عمل می کند. اما وقتی در مکتوبات
علمی زمان خویش غرق می شود، در اعماق

□ شکوه و گلایه از دنیائین

عنصری بابسامد بسیار در اشعار

خاقانی است.

می توان شکوه و شکایت از زمان و
زمانه و دنیا را، عناصر به هم بسته
دانست که در طول هم حرکت
می کنند و کارکردی یگانه در اشعار
شاعران از جمله سروده های
خاقانی شروانی می سازند. این سه
عنصر آشنا، آماج نفرین ها و
تیرهای نفرت و طردورد
شاعرانند.

رهروم مقصد امکان به خراسان یابم
تشنه ام مشرب احسان به خراسان یابم
قصیده ای دارد با ردیف «انشاء الله»
(صص ۴۰۵-۴۰۶) که مفهوم خاص به شعر
بخشیده است و از آن بوی عدم تحقق آرزو به مشام
می رسد. شاعر در نهایت عجز، به خدا پناه می برد،
امید از او می جوید و گشودن در بسته را از پروردگار
می خواهد. اشتیاق چنان گرم شده و مشتاق را
بی تاب کرده که در صدد کوچ پنهانی به خراسان
است.

به خراسان شوم انشاء الله

آن ره آسان شوم انشاء الله

چون طرب در دل و دل در ملکوت

ره به پنهان شوم انشاء الله

خضر پنهان گذرد بر ره من

خضر دوران شوم انشاء الله

- خاقانی هنگامی که خاک خراسان زیر نعل
اسباب ترکان غز به توبره کشیده می شود، محمد
یحیی، از عالمان محبوب وی کشته و سلطان سنجر
گرفتار و در بند می شود، مرثیه ای سوزناک
می سراید. آوردن بیت هایی از آن برای درک حس و
حال شاعر بجاست.

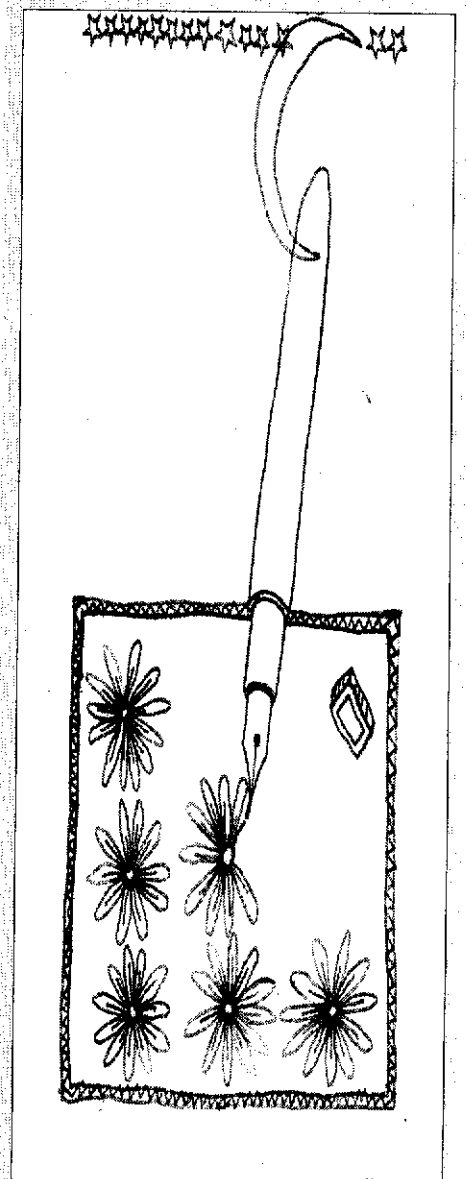
آن مصر مملکت که تو دیدی خراب شد

و آن نیل مکرمت که شنیدی سراب شد

... صبح آه آتشین ز جگر بر کشید و گفت:

دردا که کارهای خراسان ز آب شد

(گردون سر محمد یحیی به باد داد



روحیات فردی منحصرکننده اش محدود شده از زبان طبیعی و فطری می افتد و به ناچار «زبان گیری مادرانه» را وامی نهد و اندک اندک و در کلیت کار، ناخودآگاه با گرفتار آمدن در پیله هیمنه و طنطنه واژه ها، ترکیب ها، اصطلاح ها و تصویرهای ناشی از دانش ادبی و علمی زمان، توان تکثیر خویش را به عنوان شاعری هنرمند وامی نهد، مخاطبان مرانی خود را هر چه کمتر می کند و از میزان حس انگیزی و تأثیر گذاری به دلیل ضعف در برانگیختن احساس و عاطفه می کاهد.

مستندات این ادعا با رجوع به مرانی و سوگسرودها به سهولت دست یافتنی است. زیرا بسیاری از سوگسرودهای خاقانی با توجه به مشخصه های بر شمرده شده، در بیت های آغازین، با کشیدن مضراب های دقیق و طبیعی بر نبض تارهای عاطفه و احساس مخاطب، در اعماق روحش طنین سوزناک و استخوان سوز بر می انگیزد و تبی داغ بر وجودش برای تخلیه بار اندوهان مستولی می کند اما کم کم با خروج از منطق خاص مرثیه سرایی، طنین ناهنجار، سبب بی حالتی و کرحتی در مخاطب می شود. به ابیاتی از برخی مرانی توجه کنیم.

از قصیده «ترنم المصاب» در مرگ فرزند خویش رشیدالدین:

صبحگاهی سرخونین جگر بگشاید
زآله صبحدم از نرگس تر بگشاید
دانه دانه گوهر اشک بیارید چنانک
گره رشته تسبیح ز سر بگشاید
خاک لب تشنه خونست، ز سر چشمه دل
آب آتش زده چون چاه سقر بگشاید
نونو از چشمه خوناب چو گل تو بر تو
روی پرچین شده چون سفره زر بگشاید
... تیغ سیم از دهن طوطی گویا بکنید
طوق مشک از گلوی قمری نر بگشاید
... عهر نثر زهر شاخ نکت باز کنید
جوهر نظم زهر سلک و غرر بگشاید
نسخه رخ همه عجم و نقطست از خط اشک
زو معمای غم من به فکر بگشاید

(ص ۱۵۸)

در مرثیه امام محمد بن یحیی می آورد:
آن مصر مملکت که تو دیدی خراب شد
و آن نیل مکرمت که شنیدی سراب شد
سرو سعادت از تف خذلان ز گال گشت
اکنون بر آن ز گال جگرها کباب شد
از سیل اشک بر سر طوفان واقعه
خوناب قبه قبه به شکل حباب شد
... ربع زمین بسان تب ربع برده پیر
از لرزه و هزاهز در اضطراب شد
در ترکناز فتنه زعکس خیال خون

□ خاقانی اهل شروان است. در این شهر متولد شد، رشد کرد، دانش آموخت و به دربار حکومتی راه یافت. اما گرفتار تنگناها شد، تحت نظر قرار گرفت، اجازه خروج از شهر نیافت و به زندان گرفتار آمد. بدین علت شاعر بزرگ زبان فارسی، به همان اندازه که در وصال خراسان، شور و شوق نشان می دهد، در آرزوی ترک و حتی گریز از مولد خویش است.

کیوان بشکل هندوی اطلس نقاب شد
... بی دست ارغنون زن گردون برنگ و شکل
شب موی گشت و ماه کمانچه رباب شد
(ص ۱۵۵)

- مرثیه در مرگ امیر اسدالدین شروانی:
آه دردا که شیخون اجل
دزد آتش به شبستان اسد
بدل نغمه عنقا است کنون
نوحه جغد بر ایوان اسد
... گر اسد خانه خورشید نهند
داشت خورشید کرم خان اسد
.. کمتر از داس سر سنبله بود
اسد چرخ بمیزان اسد
... و ز خم الحوت نهادی دندان
بر سر ترکش ترکان اسد

(ص ۸۶۸)

- مرثیه مؤیدالدین فلکی شروانی:
عطسه سحر حلال من فلکی بود
بود به ده فن زراز نه فلک آگاه
زود فرو شد که عطسه دیر نماند
آه که کم عمر بود عطسه من آه
جانش یک عطسه داد و جسم پیرداخت
هم ملک الموت گفت یر حکم الله

(ص ۹۱۸)

- در مرثیه اهل خانه (همسرش):
بی باغ رخت جهان مینام
بی داغ غمت روان مینام

بی وصل تو کاصل شادمانی است
تن را دل شادمان مینام
بی لطف تو کاب زندگانی است
از آتش غم امان مینام
دل زنده شدم بیوی بویت
کان بوی زدل نهان مینام
... گفتمی دگری کنی، مفرمای
کاین در ورق گمان مینام
بی تو من و عیش حاش لله
کز خواب خیال آن مینام
... غمخوار ترا بخاک تبریز
جز خاک تو غم نشان مینام

(ص ۳۰۶)

محتوای این مرثیه خلاف رفتاری است که در مرگ دخترش شرح آن گذشت.

اما گله ها و شکایت های خاقانی نیز در موارد زیادی کم از رثایه های وی ندارد زیرا هم درد خیزند و هم بث الشکوی های متنوع دارد.

الف- شکایت از زمان و روزگار

شکایت از زمانه و زمان دو عنصر فراگیر اشعار شاعر است که به تقریب در تمام آثارش مشاهده می شود.

ب- شکوه و گلایه از دنیا نیز عنصری با بسامد بسیار در اشعار خاقانی است.

می توان شکوه و شکایت از زمان و زمانه و دنیا را، عناصر به هم بسته دانست که در طول هم حرکت می کنند و کارکردی یگانه در اشعار شاعران از جمله سروده های خاقانی شروانی می سازند. این سه عنصر آشنا، آماج نفرین ها و تیرهای نفرت و طرد و رد شاعرانند.

ج- نکوهش بخت و سرنوشت و تقدیر نیز در کنار مذمت زمان و زمانه و دنیا مفهوم می یابد. زیرا چتر بدبختی و نحوست، به اعتقاد و رای نکوهش گران جهان مادی و کاروانسرای بین راه- دنیا- در زمانه با گردش روز و سیر چرخ فلک گسترده می شود و در مقابل بدبختی، آفتاب خوشبختی و رویکرد بخت و اقبال و دولت سعد نیز باز وابسته به روز و روزگار و دنیا است. این نکوهش نیز همراه با چاشنی شکایت و شکوه است.

د- نکوهش نان. «نکوهش نان» عنصر اصلی قصیده ای است که با عنوان «در عزلت و قناعت و ترک طمع» در صص ۳۱۴-۳۱۵ در دسترس است. قصیده ردیف «نان» دارد.

نان، نماد دنیا و دنیا طلبی و خلاصه عامل تمام رنج هایی است که آدمی برای کسب آن متحمل می شود. برای گرفتار نیامدن در دام دنیا باید دندان طمع را جهت جویدن و خوردن نان کند و قناعت پیشه ساخت.

نتیجه بریدن آگاهانه از دنیا و نان (که می تواند طمع دست یافتن به قدرت هم با پیامدهای خاص خود باشد)، قناعت پیشگی و کسب خرسندی و رضایت خاطر است.

زان بیش آبروی نریزم برای نان
آتش دهم به روح طبیعی بجای نان
خون جگر خورم نخورم نان ناکسان
در خون جان شوم نشوم آشنای نان...
با این پلنگ همتی از سگ بترشوم
گرزین سپس چو سگ دوم اندر قفای نان...
... آدم ز جنت آمد و من در سفر شدم
او از بلای گندم و من از بلای نان
... خاقانیا هوا و هوان هم طویله اند
تا نشکنند قدر تو بشکن هوای نان
نانی که از کسان طلبی بر خدا نویس
کآخر خدای جان نبود کدخدای نان

ه- در شکایت و نکوهش حاسدان؛ خاقانی مانند اکثر شاعرانی که علقه درباری دارند از رقیبان و حسودان سخت گله می کند، رشک برندگان به مقام و جایگاه سخنوری خویش را در کنار روز و روزگار و دنیا و تقدیر می نشاند و آنان را از اسباب بدبختی و انزوا و گرفتاری هایش می شناساند. همین حاسدان و رشک برندگان عاملی اند تا خاقانی به تفاخر رو آورد و به دانایی و سخنوری خویش مباحثات ورزد.

عنصر شکوه و شکایت از حاسدان در آثار خاقانی شروانی کم شمار نیست بلکه بسیار بدان می پردازد و تعابیر سخت و تنیدی نیز علیه آنان در آثارش ثبت می کند.

... من عزیزم مصر حرمت را و این نامحرمان
غرزنان برزنند و غرچکان روستا
گر مرا دشمن شدند این قوم معذورند از آنک
من سهیلم کادم بر موت اولادالزنا
جرعه خوار ساغر فکر مند از تشنگی
ریزه چین سفره راز مند از ناشتا
... خویشتن همانم خاقانی شمارند از سخن
پارگینی را ابر نیسانی شنا سند از سخا
نی همه یک رنگ دارد در نیستان ها و لیک
از یکی نی قند خیزد و زدگرنی بوریا
دانم از اهل سخن هر که این فصاحت بشنود
در میان فکر افتد خاطرش یعنی خطا
گوید این خاقانی دریا مثبت خود منم
خوانمش خاقانی از میان افتاده قا

(صص ۱۸ و ۱۹)
و- شکایت و گله از برخی از امیران و درباریان و سلطان، علت آن عدم توجه لازم به خاقانی است و نیز در حد نیاز خاقانی به وی مقرر نمی رسد. از

دیوان فضل الدین بدیل بن علی بخار خاقانی شروانی

بأتماء دولت یم ترین شرح و تصحیح و مقدمه و تعلیقات

برگوشش دکتر ضیاءالدین سجادی



جمله می توان به قصیده ای با عنوان «در مدح خاقان کبیر ابوالمظفر اخستان و ملکه صفوة الدین» اشاره کرد. (صص ۶۸-۷۲)

بانوی جهانی نرسدش حال
کو حال دل نوان ندیدست
از هیچ کسی بهیچ دردی
تسکین سفارسان ندیدست
از هر که علاج خواست الا
در ددل ناتوان ندیدست

قرب دو سه سال هست کز شاه
یک حرمت و نیم نان ندیدست
اقطاع و برات رفت و از کس
یک پرشش غم نشان ندیدست
شاهست گران سر ارچه رنجی
زین بنده جان گران ندیدست
گفته است به ترک خدمت اکنون
کانعام خدایگان ندیدست
دستوری خواهد از خداوند
کز درگه شه مکان ندیدست
ز نهاری تست و از تو بهتر
یک داور مهربان ندیدست
خواهد ز تو استعانت ایرا
بهتر ز تو مستعان ندیدست
دادش بده و فغانش بشنو
کاندوخته جز فغان ندیدست
این شعر وداعی از زبانم

سحر است و کس این بیان ندیدست
مرغ دوزبان چو کلک من کس
بر گلبن ده بنان ندیدست
بر نطق سوارم و عطارد
این مرکب زیر ران ندیدست
باغیست بقای بانوی عصر
کز باد فنا خزان ندیدست
بر لوح فرشته نامش ایام
جز بانوی انس و جان ندیدست
جاوید زیاد کز درش ملک
جز دولت جاودان ندیدست
صد عید چنین ضمان کند عمر
دولت به از این ضمان ندیدست

ز- خاقانی را خاطره ناخوش از برخی سرزمین ها همراهی می کند. این دل چرکینی یا از اهل آن دیار است یا خصوصیت آن شهرها سبب شده است. بغداد، تبریز، ری و شروان از این جمله اند.

- خاقانی و شروان؛ وی اهل شروان است. در این شهر متولد شد، رشد کرد، دانش آموخت و به دربار حکومتی راه یافت. اما گرفتار تنگناها شد، تحت نظر قرار گرفت، اجازه خروج از شهر نیافت و به زندان گرفتار آمد. بدین علت شاعر بزرگ زبان فارسی، به همان اندازه که در وصال خراسان، شور و شوق نشان می دهد، در آرزوی ترک و حتی گریز از مولد خویش است. خاقانی به حدی به شروان و شروانیان بدبین است که خشم خود را در بدترین واژه ها و ترکیب ها نثار اهل این دیار می کند. به برخی از این فحش ها و سب ها توجه شود؛ شروان وبای ظلم گرفتست و قحط عدل (ص، ۹۷)، مرا مفر سقرست (ص، ۱۲۰)، دارالظلم شروان (ص، ۸۹۶)، شروان شرآلبلاذ (ص، ۴۵۰)، شروان سراب وحشت (ص، ۲۷۹۰) «شروان» را در ابیات مختلف در مقابل خیروان (خیربان) قرار می دهد (ص، ۲۹۶)، «بهین عمر» خود را در شروان گم کرد (ص، ۲۹۶) و برخی بیت ها در ذم شروان و به روشنی شکوه ناله ای از خاقانی؛

خاطر خاقانی است مدح گر مصطفی

زان ز حقش بی حساب هست عطادر حساب
کی شکند همش قدر سخن پیش غیر
کی فکند جوهری دانه در در خلاب
یارب ازین حبسگاه بازهانش که هست
شروان شرآلبلاذ خصمان شرآلدواب
زین گره نا حفاظ حافظ جانش تو باش
کز تو دعای غریب زود شود مستجاب

(صص ۴۵)

خاقانی آرزوی «خرابی شروان» در قبال بقای اصفهان دارد:

گر چه صفاهان جزای من به بدی کرد
هم به نکویی کنم جزای صفاهان
خطه شروان که نامدار به من شد
گر به خرابی رسد بقای صفاهان

(ص. ۳۵۷)

ما بیدقیم و مات عری گشته شامه ما
میر اجل نظاره احوال دان ماست
شروان و بای ظلم گرفتست و قحط عدل
انصاف تاج بخش کیان میزبان ماست

(ص. ۷۹)

هم در این غرقاب عزلت خوشترم کز عقل و روح
هم سبک چون بادبانم هم گران چون لنگر
رد خاقانم به خاکم کن که قارون غم
ننگ شروانم به آبم ده که قانون شرم
نیستم خاقانی آن خلقانیم کان مرد گفت
و این چنین به چون به جمع زنده پوشان اندرم
روشان خاقانی تاریک خوانندم و لیک
صافیم خون چون صفای صوفیان را چاکرم

(ص. ۲۵۰)

چون ز دارالظلم شروان ناتوانش یافتی
شربت عدل مصفا دادی احسنست ای ملک

(ص. ۸۹۶)

گر بهین عمر من آمیزش شروان گم کرد
عمر گم بوده شروان بخراسان یابم

(ص. ۲۹۶)

من شکسته خاطر از شروانیان وز لفظ من
خاک شروان مومیایی بخش ایران آمده
گر چه شروان نیست چون غزنین من غزنین فضل
از چون من غزنین نگر غزنین به شروان آمده
من به بغداد و همه آفاق خاقانی طلب
نام خاقانی طراز فخر خاقان آمده

(ص. ۳۷۳)

- خاقانی از وضعیت آب و هوای ری شاکی است
و قصیده مستقلی در ۱۷ بیت (صص ۴۴۳-۴۴۴)
در ذم آن از خود به یادگار گذاشته است با مطلع:

خاک سیاه بر سر آب و هوای ری
دور از مجاوران مکارم نمای ری

امادرهمین قصیده از اهالی شهر از خاص و عام به
نیکی یاد می کند گرچه «جان ری» را فدای تن پاک
اصفهان می خواند:

ای جان ری فدای تن پاک اصفهان
وی خاک اصفهان حسد تویی ری

از خاص و عام همه انصاف دیده ام
جور من است از آب و گل جان گزای ری

در قصیده دیگر (ص. ۱۵۳) ری را مقابل
خراسان قرار می دهد در حالی که از خراسان به نیکی
یاد می کند:

دوازده بیستی با ردیف «بینی» دارد که در
صص ۸۰۸-۸۰۹ آمده است گرچه هزل گویی را
سبب «آفت روان» معرفی می کند

بس کن این هزل چیست خاقانی
که ز هزل آفت روان بینی

حبسیه ها: حبسیه سرایی به نام مسعود
سعدسلیمان تمام شده است و اوست که مهر زندان
رفتن های طولانی را بر دفتر قطور شعر فارسی
کوبیده است و در این عرصه تیره و تار، تالی تلوی
ندارد. اما نام دیگران نیز بر دیوار زندان ها و
سیاه چال های تاریخ ادبیات فارسی به یادگار حک
شده است. نام خاقانی نیز در گوشه ای از دیوار این
محبس به چشم می آید. آثار حبسیه خاقانی اندک
است اما ترکیبی مؤثر از بث الشکوی و تمناهایی که
حاصل آن شبه مرثیه ای پدید می آورد، غمگانه و
دل تنگ کننده که همدلی همراه با نگرانی و
همذات پنداری مخاطبان را برمی انگیزد.

از جمله عبارتند:

- در شکایت از حبس و بند؛ صص ۶۰-۶۲

- در شکایت از حبس؛ صص ۱۷۳-۱۷۶

- در واقعه حبس و عزلت و مباحات؛
صص ۳۲۰-۳۲۴

- در شکایت از حبس و تخلص به مدح
دین المسیح و عظیم الروم، عزالدوله قیصر و شفیع
گرفتن او برای خلاصی از زندان؛ صص ۲۳-۲۸
- در مدح مخلص المسیح، عظیم الروم،
عزالدوله قیصر و شفیع آوردن او (صص ۲۷۹-
۲۸۲)

از نکات مهم و قابل توجه حبسیه های خاقانی-
چنان حبسیه های مسعود سعد- اوج مفاخره های
وی در برخی از اشعار است.

تیرگی زندان، در غل و زنجیر بودن دست و پای،
فضای خوف آور محبس، انزای تنهایی کامل،
پاسبانان با خصلت سگ های دیوانه و دیگر انواع
آلام سبب می شود که جوهره مردانگی و تحمل افراد
مشخص شود. مسعود در درجه اول و بعد خاقانی با
آن که زارزار مویه می کنند و شکایت گردند و با فریاد
بی گناهی خود، دست یاری خواهی به سوی افراد
مؤثر دراز می کنند، درهمین احوال در جایگاه
خاصی، قامت رشید سربلندی برمی آورند و ضمن
توییخ حاسدان و منافقان و «بهدودی فعل» ها در کار
خود، به موقعیت ممتاز خود در دانش دین اشاره و
استقامت خود را برابر تمامی دشمنان و زمانه بدون
یوسف اعلام می کنند.

□ حبسیه سرایی به نام مسعود
سعدسلیمان تمام شده است و اوست
که مهر زندان رفتن های طولانی را
بر دفتر قطور شعر فارسی
کوبیده است و در این عرصه تیره و
تار، تالی تلوی ندارد.

نام خاقانی نیز در گوشه ای از دیوار
این محبس به چشم می آید. آثار
حبسیه خاقانی اندک است اما
ترکیبی مؤثر از بث الشکوی و
تمناهایی که حاصل آن
شبه مرثیه ای پدید می آورد.

ری خراسان است و خراسان شده ایوان ارم
در خراسم که به ایوان شدنم نگذارم
در خراس ری از ایوان خراسان پرسم
گرچه این طایفه پرسان شدنم نگذارم
- تبریز؛ تبریز از گذشته ها، سرزمین و شهری بنام
و مورد توجه بود. خاقانی نیز سال های آخر عمر خود
را در تبریز گذراند و درهمین شهر رخت به سرای
دیگر کشید. شاعر در برخی از شعرهایش از تبریز
خاطره ای خوش ندارد و آن را غم افزا معرفی می کند.

... چون نیست وجه زرنکم عزم مکه باز
جلباب نیستی به سر و تن در آورم
تبریز غم فزود مرا و آرزوم هست
کاین غم به ارزوم و به ارم در آورم
خوش مقصدیست ارم و خوش مامن ارزوم
من رخت دل به مقصد و مامن در آورم
(ص. ۲۴۳)

- بغداد؛ از برخی از ابیات خاقانی برمی آید که وی
ابتدا مشتاق رفتن و اقامت در این شهر بود. اما با
تجربه اسکان در بغداد، ناراحتی و شکایت خود را
آشکار می کند:

خاقانیا به بغداد اهل وفا چه جویی
کز شهر قلب کازان این کیمیا نخیزد
گر خون شوق و غرب بریزد دجله دجله
یک قطره اشک در همه بغداد نریزند

(ص. ۸۵۱)

خاقانی در هجو (هزل) بغداد نیز قصیده ای